

دلالت ثابت کلمات کلی و مشکل بی‌مایگی

رضا سلطانی*

سیدمحمدعلی حجتی**

چکیده

در باب دلالت‌گر ثابت بودن انواع طبیعی دو دسته نظریه وجود دارد: هم‌سانی در دلالت و ذات‌گرایی. اما یک مشکل اساسی بر سر راه قائلان به هم‌سانی در دلالت وجود دارد که «مشکل بی‌مایگی» نامیده می‌شود. مشکل بی‌مایگی به این شکل است که اگر ثبات برای کلمات کلی به معنای هم‌سانی در دلالت در میان جهان‌های ممکن باشد، آن‌گاه علاوه بر کلمات مربوط به انواع طبیعی بقیه کلمات کلی هم ثابت خواهند شد؛ زیرا آن‌ها نیز دلالت بر یک خصوصیت یک‌سان خواهند کرد. در این مقاله ما یک روش استدلالی را برای دفع مشکل بی‌مایگی نقد می‌کنیم. این روش استدلالی بر این اساس است که اوصاف معین می‌توانند بر اشیای وافر دلالت کنند و با استفاده از تناظر بین کلمات کلی و کلمات مفرد نتیجه می‌گیرد عبارات حملی وصفی نیز می‌توانند بر خصوصیات وافر دلالت کنند که در میان جهان‌های ممکن ثابت می‌مانند؛ اما بعضی از اصول وجود دارند که رفتار سمتیکی این کلمات و شهودهایمان را در مورد صدق جملات شامل این کلمات توضیح می‌دهند و به نظر می‌رسد ادعای مذکور با این اصول هم‌خوانی ندارد.

کلیدواژه‌ها: دلالت ثابت، کلمات کلی، مشکل بی‌مایگی، اشیای وافر، اشخاص دفتری.

۱. مقدمه

در این مقاله ما به مسئله تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی می‌پردازیم و یکی از مشکلات معروف آن را بررسی می‌کنیم که به مشکل بی‌مایگی معروف است. سپس، یکی از راه‌حلهایی را که برای این مشکل ارائه شده است نقد و بررسی خواهیم کرد.

* دانشجوی دکتری فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس، rezoltani@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه و حکمت، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

hojatima@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱

سول کریپکی (Saul Kripke)، در کتاب مشهور *نام‌گذاری و ضرورت (Naming and Necessity)*، که نسخه ویرایش شده سه سخنرانی او در سال ۱۹۷۸ است، مفهومی به نام دلالت‌گرهای ثابت (rigid designator) را معرفی می‌کند که برآمده از انتقاداتی است که او در همان سخنرانی‌ها به نظریات وصفی در باب نحوهٔ ارجاع اسامی خاص وارد می‌کند؛ او استدلال می‌کند که اسامی خاص دلالت‌گر ثابت‌اند؛ به این معنا که در همهٔ جهان‌های ممکن بر همان چیزی دلالت می‌کنند که در جهان واقع بر آن چیز دلالت می‌کرده‌اند و این همانی‌های شامل این کلمات ثابت، اگر صادق باشند، ضروری‌اند.^۱ مثال معروف او این همانی «هسپروس = فسفروس» است. او می‌گوید کلمات «هسپروس» و «فسفروس»، هردو، به شکل ثابت بر سیارهٔ ونوس دلالت می‌کنند؛ به این معنی که این دو کلمه در همهٔ جهان‌های ممکن که سیارهٔ ونوس در دامنهٔ آن‌ها وجود دارد بر آن سیاره دلالت می‌کنند و در جهان‌هایی که ونوس در آن‌ها وجود ندارد بر هیچ چیز دلالت نمی‌کنند و به همین دلیل این همانی ذکر شده به نحو ضروری صادق است، هرچند که این صدق به نحو پسینی (a posteriori) است؛ به این دلیل که ناشی از یک اکتشاف علمی است. فیلسوفان در مقیاس وسیعی مفهوم ثبات را پذیرفتند؛ اما کریپکی در سخنرانی سوم اشاره می‌کند که این مفهوم به کلمات کلی مربوط به انواع طبیعی نظیر «ببر» تعمیم‌پذیر است. البته او به نوع طبیعی اکتفا نکرده است و دلالت بعضی از کلمات دیگر را که حاکی از عناصر طبیعی یا پدیده‌هاست نیز ثابت می‌داند، نظیر آب، گرما، قرمز، و گرم که همهٔ آن‌ها را در ردهٔ واژه‌های انواع طبیعی دسته‌بندی می‌کنیم و بقیهٔ کلمات را انواع غیرطبیعی. اما برسر این که آیا این تعمیم مفهوم ثبات از کلمات مفرد به کلمات کلی درست است یا خیر و اگر درست است نحوهٔ دلالت در کلمات کلی چگونه خواهد بود بحث‌های زیادی در گرفته است؛ درنگاه اول به نظر می‌رسد کلمات کلی برخلاف کلمات مفرد که بر یک فرد (individual) دلالت می‌کنند بر افراد زیادی دلالت می‌کنند و اگر بخواهیم مفهوم ثبات را به همان شکلی که در مورد کلمات مفرد به کار می‌بریم در مورد کلمات کلی هم به کار ببریم، یعنی دلالت کلمات کلی هم مثل کلمات مفرد بر مصداق (مصادیق) باشد، به این دلیل که مجموعهٔ مصادیق کلمات کلی از جهان ممکن به جهان ممکن دیگر تغییر می‌کنند، هیچ کلمهٔ کلی دلالت ثابت نخواهد داشت؛ بنابراین تعمیم مفهوم ثبات از کلمات مفرد به کلمات کلی متفی خواهد بود؛^۲ اما این نکته شایان ذکر است که مدلول کلمات کلی چیزهای دیگری هم می‌تواند باشد که دچار این مشکل نشود؛ بنابراین اولین چیزی که لازم است دربارهٔ تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی بررسی شود نحوهٔ دلالت و مدلول کلمات کلی است.

می‌توان مجموعه تعابیری را که برای نحوه دلال‌ت‌گری ثابت کلمات کلی وجود دارد به دو دسته کلی تقسیم کرد: تعابیر ذات‌گرایانه؛ و تعابیر مبتنی بر یک‌سانی در دلال‌ت. مشکل بی‌مایگی در تعبیر دوم بروز می‌کند^۳ که در ادامه اشاره مختصری به تعبیر اول و اشکالات آن خواهیم کرد و سپس تعبیر دوم و نحوه بروز مشکل بی‌مایگی را خواهیم گفت و سپس یکی از راه‌حل‌هایی را که برای حل این مشکل ارائه شده است مطرح و نقد و بررسی خواهیم کرد.

۲. ثبات ذات‌گرایانه (essential rigidity)

در ابتدا تعریفی از مفهوم ثبات را برای کلمات کلی مطرح می‌کنیم که از مفهوم محمولات ذاتی کمک می‌گیرد، به این شکل که اگر محمولی براساس این تعریف ذات‌گرایانه باشد، کلمه کلی مربوط به آن محمول یک دلال‌ت‌گر ثابت است (Soames 2005: 251). براساس صورت‌بندی سومز داریم:

(EP) یک محمول p ذات‌گرایانه است، اگر و تنها اگر برای همه جهان‌های w و اشیای o ، اگر p بر o در w حمل می‌شود، آن‌گاه p بر o در همه جهان‌های o در آن‌ها وجود دارد حمل می‌شود.

او در ادامه دو صورت‌بندی دیگر از این ایده را به این شکل بیان می‌کند:

(EPa) یک محمول P ذات‌گرایانه است، اگر و تنها اگر عبارت «به‌شکل ضروری هر فردی که P است نتواند بدون P بودن وجود داشته باشد» یک صدق را بیان کند؛
(EPb) یک محمول P ذات‌گرایانه است، اگر و تنها اگر خصوصیتی را که توصیف می‌کند برای هر چیزی که آن را دارد یک خصوصیت ضروری باشد.

این تعریف از ثبات به‌شکل مشخصی تعمیم مستقیمی از تعریف کریپکی از دلال‌ت‌گر ثابت برای کلمات مفرد در سخنرانی اول نام‌گذاری و ضرورت است؛ زیرا او در مورد ثبات کلمات مفرد این مثال را می‌زند که صدق جمله «نیکسون نمی‌تواند نیکسون نباشد» ثبات «نیکسون» را توضیح می‌دهد؛ بنابراین به همین روش ثبات «بیر» باید بر این اساس باشد که افراد بیر نمی‌توانند بیر نباشند.

براساس این نگاه، اگر طلا بودن و عدد اتمی ۷۹ داشتن خصوصیات ذاتی برای نمونه‌های طلا باشند، آن‌گاه «طلا» و «عنصری با عدد اتمی ۷۹»، هر دو، دلال‌ت‌گر ثابت‌اند و از طرف دیگر کلمات کلی مثل «فیلسوف» و «فلزی که اکثر حلقه‌های ازدواج از آن ساخته

می‌شوند» به شکل مستدلی دلالت‌گر غیر ثابت‌اند؛ زیرا نمونه‌هایی که در این جهان مصادیق فلزی‌اند که اکثر حلقه‌های ازدواج از آن‌ها ساخته می‌شوند ممکن است در جهان‌های دیگر محبوبیت کم‌تری داشته باشند و بنابراین مدلول این کلمه به جای طلا در جهان واقع نقره باشد و نمونه‌هایی که در این جهان مصداق فیلسوف‌اند می‌توانند در جهان‌های دیگری فیلسوف نباشند و مثلاً آرایش‌گر باشند.

به شکل معمول دو اشکال بر این نظریه وارد می‌شود:

از یک طرف بعضی کلماتی که کریپکی به شکل مشخصی به مثابه مثال‌هایی برای کلمات کلی ثابت مطرح کرده است دیگر از این زاویه ثابت نیستند؛ به عبارت دیگر این تعریف جامع افراد نیست. رنگ‌ها چیزهایی‌اند که کریپکی آن‌ها را در رده کلمات کلی ثابت قرار داده است؛ اما برای مثال زرد بودن برای لباس و یا هر چیز زرد دیگری ضروری نیست و یک لباس زرد می‌تواند رنگ دیگری داشته باشد؛ اما قدرت این انتقاد بر این اساس خواهد بود که چقدر به دسته‌بندی‌ها و مثال‌هایی که کریپکی برای کلمات کلی آورده است اهمیت داده شود و اگر تمایزی که کریپکی فرض کرده است با مفهوم ثابت بین کلمات انواع طبیعی و غیر طبیعی^۵ ایجاد می‌شود مهم نباشد، این اشکال وارد نخواهد بود. زیرا با این تعبیر رنگ‌ها که کلمات انواع طبیعی‌اند (از نظر کریپکی این گونه است) دلالت ثابت نخواهند داشت و مفهوم ثابت نمی‌تواند مرز بین کلمات انواع طبیعی و غیر طبیعی را نشان دهد.

اشکال دیگری که سومز مطرح کرده است (Soames 2002: 258-259) این است که ما نمی‌توانیم با صورت‌بندی ذات‌گرایانه به نتیجه مطلوب دست پیدا کنیم، زیرا نتیجه مطلوب این است که، بر اساس هدف کریپکی از مطرح کردن ثبات این کلمات، باید بتوان از این‌همانی‌های نظری صادقی که بین این کلمات برقرار می‌شود ضرورت این‌همانی‌ها را نتیجه گرفت. سومز ایراد خود را به این شکل مطرح می‌کند که می‌گوید محمول طبیعی پستاندار پایه (primate) و کلمات نوعی مربوط به آن یعنی انسان، بوزینه (ape)، میمون (monkey)، و لمور (lemur) را در نظر بگیرید. هریک از این‌ها محمولات نوع طبیعی‌اند و معقول است که بر اساس تعریفی که ارائه شد همه این‌ها ذاتی و ثابت باشند؛ حال محمول ترکیبی زیر را در نظر می‌گیریم:

۱. (x لمور است یا x میمون است یا x بوزینه است یا x انسان است) λx

از آن‌جاکه هریک از این محمولات نوعی، ذاتی/ ثابت‌اند نتیجه می‌شود که محمول

ترکیبی ۱ نیز ذاتی/ ثابت است. حال جمله این‌همانی زیر را در نظر بگیرید.

۲. $\forall y (y \leftrightarrow \lambda y)$ (y پستاندار پایه است)

بنابراین از نظریهٔ ثبات با تعبیری که گفته شد داریم:

۳. $\forall y (y \leftrightarrow \lambda y)$ (y پستاندار پایه است)

که صادق است؛ زیرا هر پستاندار پایه که در جهان فعلی موجود است ذاتاً هم پستاندار پایه است و هم ذاتاً یک انسان یا بوزینه یا میمون و یا یک لمور است (و برعکس). با وجود این واضح است که می‌توان جهانی داشت که نوعی از پستانداران پایه در آن یافت شوند که در جهان واقع وجود نداشته باشد. بنابراین دامنهٔ چنین جهانی شامل افرادی است که در جهان واقع حضور ندارند، افرادی که در آن جهان پستانداران پایه‌اند، بدون این‌که متعلق به چهار نوع سازندهٔ پستانداران پایه در این جهان باشند؛ بنابراین عبارت این‌همانی ۲ صادق است (که تنها شامل دلالت‌گرهای ثابت است)، اما ضروری نیست. درحالی‌که طبق تعریف ثبات، اگر این‌همانی‌های نظری که شامل کلمات ثابت‌اند صادق باشند، ضروری‌اند. از جهت دیگر این شبهه نیز وجود دارد که تعدادی از خصوصیات به بعضی از اشیا به شکل امکانی متناسب می‌شوند و این انتساب به تعدادی دیگر به شکل ضروری است. مثلاً قرمز بودن یک خصوصیت غیرضروری برای خانه‌ها یا لباس‌هاست، اما ممکن است در بخشی از طبیعت نمونه‌ها یا اشیای مشخصی باشد که قرمز بودن برای آن‌ها خصوصیتی ضروری باشد. بنابراین این سؤال وجود دارد که یک مدافع نظریهٔ ثبات ذات‌گرایانه در مورد قرمز چه خواهد گفت؟ آیا این کلمه کلمه‌ای ثابت است یا غیرثابت و یا ثبات نسبی دارد؟

۳. دلالت همسان

یک تعبیر دیگر از ثبات کلمات کلی بر این اساس است که یک دلالت‌گر ثابت است، اگر در همهٔ جهان‌های ممکن به یک چیز واحد دلالت کند و چون مصادیق یک کلمهٔ کلی کثرت بالقوه دارند و حداقل این‌که می‌توانند از جهانی به جهان دیگر تغییر کنند، آن چیزی که قرار است مدلول کلمهٔ کلی مورد نظر باشد نمی‌تواند مصادیق یا مجموعهٔ آن‌ها باشد؛ بنابراین آن چیز باید یک هویت انتزاعی (abstract entity) باشد که کلمهٔ کلی آن را نشان می‌دهد و می‌تواند یک کلی (universal)، نوع (kind)، عنصر (element)، گونه (sort)، خصوصیت (property)، یا ... باشد. به این شکل یک کلمهٔ کلی ثابت در همهٔ جهان‌های ممکن دیگر بر کلی، نوع، عنصر، گونه، رنگ، یا خصوصیت دلالت می‌کند؛ بنابراین، با این تعریف از نحوهٔ دلالت کلمات کلی، در همهٔ جهان‌های ممکن «زرد» بر یک کلی / رنگ و

«طلا» بر یک کلی / عنصر دلالت می‌کند؛ اما «رنگ محبوب علی» بر کلی‌ها / رنگ‌های مختلفی در جهان‌های ممکن مختلف دلالت می‌کند، زیرا ذاتاً علی می‌تواند در این جهان‌ها متفاوت باشد. می‌توانیم موارد بالا را به شکل صوری این گونه مدل کنیم که فرض کنیم فقط دو جهان داریم؛ یکی @ (جهان واقع) و دیگری ω (یک جهان ممکن فرضی) و کلی‌های ما {۰، ۱، ۲} هستند که «زرد» ۰ و «طلا» ۱ و «قرمز» ۲ را می‌نامد و برای سادگی فرض می‌کنیم کلی‌های ما در همه جهان‌ها موجودند. کلمه غیر ثابت «رنگ محبوب علی» که با رمع آن را نشان می‌دهیم، بر اساس این تعریف، رنگ‌های مختلفی را در این جهان‌ها نشان می‌دهد:

$$\{0\} \rightarrow @: \text{رمع}$$

$$\{2\} \rightarrow \omega$$

در حالی که «طلا» و «زرد» این گونه خواهند بود:

$$\{1\} \rightarrow @: \text{«طلا»}$$

$$\{1\} \rightarrow \omega$$

$$\{0\} \rightarrow @: \text{«زرد»}$$

$$\{0\} \rightarrow \omega$$

مهم‌ترین اشکالی که به این تعبیر وارد شده است مشکل بی‌مایگی است، که اولین بار در انتقادات شوارتز (Schwartz 2002) و سومز (Soames 2002) صراحتاً مطرح شده است. به این صورت که اگر ما تعبیر «یکسانی در دلالت» را برای مفهوم ثابت بپذیریم، می‌توانیم مدلول تمامی کلمات کلی را همانند مدلول کلمات انواع طبیعی مثل «ببر» که بر نوع ببر دلالت می‌کند چیزی مثلاً خصوصیت (property) فرض کنیم؛ یعنی مثلاً «مجرد» می‌تواند بر ویژگی مجرد بودن دلالت کند یا صفت «هم‌رنگ آسمان» می‌تواند بر خصوصیت هم‌رنگ آسمان بودن دلالت کند؛ بنابراین به این شکل هیچ کلمه کلی غیر ثابتی باقی نمی‌ماند و هر کلمه کلی با توجه به این که در همه جهان‌های ممکن بر یک چیز (یعنی خصوصیت مربوطه) دلالت می‌کند، ثابت خواهد شد و مفهوم ثابت بی‌مایه می‌شود؛ یعنی نمی‌تواند تمایزی را میان کلمات کلی نشان دهد.

تلاش‌های زیادی برای حل مشکل بی‌مایگی انجام شده است؛ با این رویکرد که کلماتی را پیدا کنیم که کلی‌اند، اما دلالت غیر ثابت دارند. در ادامه، ضمن بیان دقیق‌تر مشکل بی‌مایگی، به یکی از راه‌حل‌های ارائه شده پرداخته می‌شود.

۱.۳ مشکل بی‌مایگی

اگر «ببر» بر یک نوع یا گونه دلالت کند، به دلیل این که مدلول آن یک چیز است و در همه جهان‌های ممکن ثابت است، آن‌گاه ما یک دلالت‌گر ثابت خواهیم داشت؛ به همان شکلی که بسیاری از کلمات مفرد ثابت‌اند.

«ببر» بر مدلول خود دلالت می‌کند که آن مدلول نوع ببر است و مدلول «ببر» یک نوع یک‌سان از گربه‌سانان در همه جهان‌های ممکن است، حتی اگر ارگانسیم تحت نوع ببر از جهانی به جهان دیگر تغییر کند. بنابراین نباید تصور شود که مدلول کلمه قرار است آن افرادی باشند که ببر درمورد آن‌ها صادق است و یا مجموعه آن افراد باشد؛ زیرا اگر آن‌ها مدلول کلمه باشند، از آن جهت که این مصادیق از جهانی به جهان دیگر تغییر خواهند کرد ادعای ثبات به این معنی از بین خواهد رفت.

اما براساس آنچه تا این جا گفته شد دلالت‌گرهای خصوصیات طبیعی (یا انواع) مثل «ببر» یا «سفید» تنها دلالت‌گرهای ثابت موجود نیستند و برخلاف انتظار حتی کلمات ساخته شده برای خصوصیات مصنوعی هم ثابت‌اند. همان‌طور که «ببر» بر یک خصوصیت^۷ انتزاعی (abstract) یک‌سان (نوع ببر) در همه جهان‌های ممکن دلالت می‌کند، «مجرد» و «وکیل» و ... هم به یک خصوصیت در همه جهان‌های ممکن دلالت می‌کنند؛ مثلاً «وکیل» بر خصوصیت وکیل بودن در همه جهان‌های ممکن دلالت می‌کند، ولی مصداق متافیزیکی (metaphysical extension) وکیل بودن از جهانی به جهان دیگر تغییر می‌کند. بهمن کشاورز عضوی از مصادیق متافیزیکی وکیل بودن است، اما او می‌توانست مهندس باشد. اما هنوز «وکیل»، باتوجه به همه جهان‌های ممکن، بر خصوصیت وکیل بودن دلالت می‌کند. با این وصف دلالت‌گرهای خصوصیات مصنوعی (artificial properties) هم ثابت‌اند. برخی از فیلسوفان فکر می‌کنند که این موضوع تعبیر گفته شده از دلالت کلمات کلی را نابود خواهد کرد و این نگرانی وجود دارد که اگر دلالت‌گرهای خصوصیات مصنوعی را دلالت‌گرهای ثابت به حساب آوریم، همه دلالت‌گرهای خصوصیات ثابت خواهند شد. این ایده اولین بار، در سال ۱۹۸۰، در گفته‌های کوک در یک مقاله کوتاه آمده است. او می‌گوید:

... کلمات انواع طبیعی می‌توانند هم اسامی عینی (concrete names) باشند و هم اسامی انتزاعی؛ اگر «گربه» اسم عینی باشد، دلالت غیرثابت بر گربه‌ها خواهد داشت. این دلالت غیرثابت است، زیرا معقول است که فرض کنیم «گربه» می‌تواند بر گربه‌های

مختلف در جهان‌های مختلف دلالت کند و از طرف دیگر اگر اسم انتزاعی باشد، دلالت ثابت بر گریه بودن خواهد داشت و نه گریه‌ها... ”مجرد“ فرقی با گریه ندارد؛ می‌تواند دلالت غیرثابت بر مجردها یا دلالت ثابت بر مجرد بودن داشته باشد (Monte Cook 1980: 62).

به نظر می‌رسد کوک می‌خواهد بگوید که تمایز بین «گریه» و «مجرد» باید نشان‌دهنده این اهمیت باشد که «گریه» دلالت‌گر ثابت است و «مجرد» این‌گونه نیست، درحالی‌که تعبیر یکسانی در دلالت نمی‌تواند این تمایز را نشان دهد؛ یعنی اصولاً براساس هدف اولیه کربیکی تعبیر دلالت ثابت کلمات کلی به‌گونه‌ای باشد که دلالت کلمات انواع طبیعی را ثابت و دلالت بقیه را غیرثابت کند. در ادامه یکی از راه‌حل‌های ارائه‌شده برای جلوگیری از ورود مشکل بی‌مایگی را مطرح می‌کنیم.

۴. راه‌حل دن لوپز دی سا (Dan López de Sa)

تلاش‌هایی برای پاسخ به این اشکال صورت گرفته است و سعی بر این است که نشان داده شود، با وجود این‌که با این تعبیر کلمات کلی مصنوعی در رده کلمات کلی ثابت درمی‌آیند، همچنان تعداد زیادی از کلمات کلی غیرثابت باقی می‌مانند. با فرض وجود مشخصاتی که ثبات کلمات مفرد دارد، تلاش می‌شود که، با انطباق مشخصات کلمات کلی بر این مشخصات کلمات مفرد، نشان داده شود که این تعبیر می‌تواند تمایزی را که مفهوم ثبات در کلمات مفرد ایجاد می‌کند در کلمات کلی نیز ایجاد کند. در ادامه راه‌حل دن لوپز دی سا در مقاله «ثبات برای محمولات و مشکل بی‌مایگی» را مطرح می‌کنیم که یکی از نمونه‌های خوب راه‌حل‌های مبتنی بر یافتن مثال نقض است.

۱.۴ جوانب اصلی راه‌حل لوپز دی سا

لوپز دی سا بر دو نوع مختلف از دلالت‌گرها تمرکز می‌کند و در مورد ثبات و عدم ثبات آن‌ها صحبت می‌کند:

او محمولات و یک دسته خاص از محمولات اسمی شده را در نظر می‌گیرد و آن‌ها را «اسمی‌های استاندارد» (canonical nominalization) می‌نامد، که به نظر وی می‌توانند دلالت‌گر ثابت باشند؛ یک اسمی استاندارد (F-ing) یا مصدر در زبان فارسی از یک محمول (F) که به جای فعل اصلی آن فرم مصدری مربوطه (ing form) را جای‌گزین کرده‌ایم حاصل

می‌شود؛^۱ این اسمی استاندارد یک عبارت مصدری است که ساختار صوری مرتبط با محمول را بازسازی می‌کند.

یک مثال برای این نوع از کلمات «آب بودن» (being water) است که از محمول «... آب است» (is water) به دست آمده است و یا «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی» که از «... به روش موردعلاقه علی ورزش می‌کند» به دست آمده است.

به ادعای لویز دی‌سا تزهایی که در ادامه می‌آیند برای هر دو نوع کلمه‌ها یعنی محمولات و اسمی‌شده‌ها صادق‌اند.

(۱) او معتقد است که هر دوی محمولات و اسمی‌شده‌های مرتبط با آن‌ها بر هویتی (entities) از یک رده (category) دلالت می‌کنند؛ مثلاً خصوصیات (properties) یا انواع. این تز او از آن جهت که اصل ارجاع (reference principle) رایت را رعایت نمی‌کند قدری مناقشه‌برانگیز است. اصل ارجاع رایت می‌گوید: «عبارات هم‌مرجع باید با حفظ صدق (salva veritate) حداقل در زمینه‌های مصداقی (extensional context) قابل‌جای‌گذاری باشند و با حفظ سمتیک (salva congruitate)، در همه زمینه‌ها قابل‌جای‌گذاری باشد» (Wright 1998: 240).

راهی دیگر برای توضیح این اصل که نشان‌دهنده بنیان منطقی آن است می‌تواند اشاره به این فرض منطقی باشد که اختلاف در رفتار نحوی (syntactic) کلمات ریشه در اختلاف خصوصیات سمتیکی آن‌ها دارد؛ یعنی اختلاف در آنچه آن‌ها معنی می‌دهند؛ مثال‌های زیر را در نظر بگیرید:

(۴) علی می‌دود

(۵) علی دویدن

به نظر می‌رسد درحالی‌که (۴) خوش‌ساخت است، (۵) خوش‌ساخت نیست و ممکن است کسی فکر کند که این وابسته به این است که دوید و دویدن چه معنایی می‌دهند. جواب این است که اگر هم باید در معنی آن‌ها اختلافی باشد لزوماً دال بر این نیست که آن‌ها باید به هویت غیرزبانی مختلفی مربوط باشند. منطقیاً «دویدن» و «دوید» به یک هویت غیرزبانی ربط دارند؛ یعنی به فعالیت یا خصوصیت دویدن؛ اما برای رعایت روح قانون رایت باید پذیرفت که این دو عبارت به یک هویت، اما به دو شکل مختلف مربوط‌اند؛ مثلاً دویدن با رابطه ارجاعی (referring) به عمل دویدن مربوط است، درحالی‌که «دوید» با رابطه نسبت (ascribing) عمل دویدن به یک‌چیز مربوط است. بنابراین به این شکل هدف اصلی که ربط هر دوی این کلمات به یک هویت غیرزبانی (عمل دویدن) است تأمین می‌شود.

هرچند فکر می‌کنیم در نهایت تفسیر لویز دی‌سا قابل قبول نیست، اما اگر بخواهیم کمی سهل‌تر به مسئله نگاه کنیم، می‌توانیم بپذیریم که F (دوید) و F-ing (دویدن) از نظر سمتیکی به یک خصوصیت (فعالیت) مرتبطاند و آن را در معنای جمله‌ای که در آن ظاهر می‌شوند شرکت می‌دهند؛ یعنی هر دو محتوای سمتیکی فعالیت دویدن را (حال به‌روش‌های یک‌سان یا متفاوت یعنی با ارجاع به آن یا انتساب آن) در ایجاد معنای جمله شرکت می‌دهند. بیان این مطلب برای دی‌سا از آن جهت اهمیت دارد که او معتقد است اگر بتواند ثبات یک اسمی استاندارد را نشان دهد می‌تواند ثبات محمول مربوط به آن را نیز نتیجه بگیرد؛ یعنی اگر F-ing (دویدن) بر دویدن دلالت کند و ثابت باشد، آن‌گاه F (دوید) هم که به همان فعالیت دلالت می‌کند ثابت خواهد بود و همین‌طور در مورد مثال‌های غیر ثابت.

۲. تز دومی که دی‌سا از آن دفاع می‌کند به مفهوم ثبات برای محمولات و اسمی‌شده‌ها مربوط می‌شود. همان‌طور که انتظار می‌رود، تعریف او این است که یک محمول (F) یا یک اسمی استاندارد (F-ing) ثابت است، اگر و تنها اگر آن کلمه به خصوصیت یکسانی در همه جهان‌های ممکن متصل باشد.

۳. تز سومی که بخش زیادی از ادامه بحث را به آن می‌پردازیم همان تزی است که قرار است دی‌سا را قادر به رد مشکل بی‌مایگی کند و آن عبارت است از این که نهایتاً محمولات و اسمی‌شده‌هایی وجود دارند که بر خصوصیات مختلف در جهان‌های مختلف دلالت می‌کنند و به عبارت دیگر دلالت‌گر غیر ثابت‌اند و به این شکل مشکل بی‌مایگی (یعنی همه کلی‌ها دلالت‌گر ثابت‌اند) رد خواهد شد.

۲.۴ دفاعیه در برابر مشکل بی‌مایگی

آنچه دی‌سا برای نتیجه‌ای که می‌خواهد بگیرد و برای اثبات تز سوم استفاده می‌کند صدق شهودی (و البته امکانی) بعضی جملات این‌همانی است. (۶) و (۷) مثال‌هایی از این نوع جملات‌اند.^۹

(۶) دویدن ورزش کردن به‌روش مورد علاقه علی است (Running is exercising the way Ali prefers).

(۷) آبی بودن رنگ آسمان بودن است (Being blue is being the color of the sky).
در این مثال‌ها در وهله اول فرض شده است جملات (۶) و (۷)، شهوداً (intuitively)، صدق امکانی دارند؛ و از صدق آن‌ها نتیجه می‌شود: کلمه‌ای که در موقعیت مسندالیه قرار

دارد (سمت چپ is در جمله انگلیسی) بر همان خصوصیتی که کلمه قرار گرفته در موقعیت مسند بر آن دلالت می‌کند دلالت خواهد کرد (سمت راست is در جمله انگلیسی)؛ و از این‌که صدق جمله امکانی است نتیجه می‌شود که لازم است یکی از دلالت‌گرهایی که در جمله وجود دارند غیرثابت باشند (زیرا اگر این‌همانی بین دلالت‌گرهای ثابت صادق است، باید ضروری باشد).

و درنهایت از این‌که در جهان واقع کلمات «دویدن» و «آبی بودن» به‌ترتیب بر خصوصیات دویدن و آبی بودن دلالت می‌کنند؛ نتیجه می‌گیرد که «ورزش کردن به‌روش موردعلاقه علی» و «رنگ آسمان بودن» دلالت بر دویدن و آبی بودن را به‌شکل غیرثابت انجام می‌دهند و می‌توانند در جهان‌های ممکن دیگر بر خصوصیات دیگری مثل پیاده‌روی کردن و زرد بودن دلالت کنند. خلاصه استدلال دی‌سا برای (۶) به‌شکل زیر خواهد بود:

I. (۶) شهوداً صدق امکانی دارد؛

II. (۶) یک عبارت این‌همانی است؛

III. از I و II نتیجه می‌شود طرفین آن بر یک خصوصیت دلالت می‌کنند؛^{۱۰}

IV. از I (امکانی بودن) و III نتیجه می‌شود حداقل یکی از طرفین این‌همانی دلالت غیرثابت دارد؛

V. طرف راست (ترجمه و چپ متن اصلی) بر خصوصیت دویدن به‌شکل ثابت دلالت می‌کند؛

VI. از V و IV نتیجه می‌شود طرف چپ (ترجمه و راست متن اصلی یعنی «ورزش کردن به‌روش موردعلاقه علی») دلالت غیرثابت دارد.

۳.۴ نقد دیدگاه لوپز دی‌سا

فرض می‌کنیم تز اول و دوم درست باشند و بر این موضوع تمرکز می‌کنیم که حتی اگر ما این دو تز را بپذیریم، هم‌چنان مشکل بی‌مایگی در پیشنهاد لوپز دی‌سا وجود خواهد داشت. همان‌طور که دیدیم، استدلال اصلی لوپز دی‌سا این ادعاست که پیشنهادش، که او آن را پیشنهاد ساده (simple proposal) می‌نامد، ثبات را برای محمولات بی‌مایه نمی‌کند. مسئله اصلی برسر نزاعی است که درمورد ارزش صدق جملات (۶) و (۷) وجود دارد (حتی فقط به‌شکل امکانی). او صراحتاً می‌گوید: ارزیابی این جملات نتیجه شهودهای ما به‌متابۀ یک کاربر شایسته (competent) زبان است.

در ادامه اشکالاتی را به مقدمات مختلف استدلال لویز دی سا بیان می‌کنیم. به این شکل که در ابتدا به نظر می‌رسد شهودهای مختلفی در این باره وجود دارد، اما در نهایت با فرض این که شهودها درست باشد نیز اشکالاتی را به استدلال دی سا وارد خواهیم کرد.

۱.۳.۴ شک در باب شهود (اشکال به مقدمه I)

در ابتدا باید بگوییم که این شهودی را که دی سا فرض می‌کند اغلب ما باید داشته باشیم ادعای درستی نیست و این ما را در موقعیت نامناسبی قرار می‌دهد؛ زیرا به نظر می‌آید در مورد شهودمان از بعضی جملات با تعارض روبه‌رویم و این مسئله اجازه نمی‌دهد که چیزی اضافه‌تر در این باره بگوییم.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد در مورد شهود (که نوعی ابزار شناخت محسوب می‌شود) حالت حد وسطی نداریم؛ به این معنی که یا فرد آن شهود را دارد یا ندارد. اگر توانسته باشیم توجیه مناسبی بیاوریم، به نظر می‌رسد می‌توان این نتیجه را گرفت که یک نفر یا شهود مربوطه را دارد و یا ندارد؛ و این فراچنگ آوردن تحت تأثیر (یا حتی کمی تحت تأثیر) استدلالی که کسی اقامه می‌کند نخواهد بود. بنابراین شهودهای ما درباره شرایط صدق بعضی جملات چیزی نیست که به معنایی که در بالا گفتیم فراچنگ آورده شود؛ بنابراین برای این که بحث در همین تعارض بین شهودها باقی نماند فرض می‌کنیم که بیان دی سا ارائه‌دهنده یک گمان معقول باشد. در ابتدا سعی می‌کنیم صدق امکانی (مقدمه I) جملاتی مثل (۶) و (۷) را رد کنیم و در ادامه سعی می‌کنیم نشان دهیم، حتی اگر این جملات صدق امکانی داشته باشند، این ادعای لویز دی سا که بعضی اسمی‌های استاندارد که در این جملات وجود دارند دلالت غیرثابت دارند قابل دفاع نخواهد بود.

ابتدا، درباره ارزش صدق گزاره‌های (۶) و (۷)، شهودهای مختلف ممکن و شباهت‌ها و مقایسه‌هایی را که به آن‌ها برمی‌گردند در نظر می‌گیریم و بررسی می‌کنیم که آیا این شهود مبنای درستی دارد یا خیر. اما قبل از آن شهود خودمان را درباره این مثال‌ها بیان خواهیم کرد:

بر اساس ارزیابی ما، اگر به رابطه بین مفاهیم موضوع و محمول توجه کنیم، هر دوی این جملات کاذب‌اند؛ و از آن بدتر این جملات، تا وقتی که رابط «است» (is) در جملات انگلیسی) رابطه این‌همانی باشد، ضرورتاً کاذب‌اند. این ارزیابی ما به فهم ما از دلالت ثابتی ربط دارد که «آبی بودن» بر خصوصیت آبی بودن و «رنگ آسمان بودن» بر خصوصیت رنگ آسمان بودن دارد؛ واضح است که این دو خصوصیت، یعنی آبی بودن و رنگ آسمان بودن، و هم‌چنین، دویدن و ورزش کردن به روش موردعلاقه علی، این‌همان نیستند؛ بنابراین

هر دو جمله کاذب خواهند بود و از آن بدتر، به دلیل این که اسمی شده‌های مورد نظر ثابت‌اند، این کذب باید به نحو ضروری باشد^{۱۱} و بر این اساس به نظر می‌رسد مقدمه A، هم به لحاظ ادعای شهود و هم صدق، نادرست است.

۲.۳.۴ ارزیابی با فرض درست بودن شهودها

حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه باید بین این ارزیابی‌های مختلفی که در مورد این جملات وجود دارد، یعنی آن چه لویز دی‌سا می‌گوید و آن چه ما می‌گوییم، یکی را انتخاب کرد و چرا فکر می‌کنیم ارزیابی ما درست‌تر است؟

با آن چه لویز دی‌سا به نفع ارزیابی خودش ارائه می‌کند شروع می‌کنیم. به نظر می‌رسد قوی‌ترین مبنایی که دی‌سا دارد لحاظ این فرضیه است که مشکل بی‌مایگی، به آن صورتی که توضیح داده شد و همان‌طور که برای محمولات اتفاق می‌افتد، برای کلمات مفرد نیز می‌تواند اتفاق بیفتد و بنابراین هر راه‌حلی که تمایز بین ثابت و غیر ثابت را برای یکی قابل قبول می‌کند برای دیگری هم قابل قبول خواهد کرد. البته اگر این شباهت اثبات شود، شباهت بسیار قدرت‌مندی است؛ زیرا تمایز ثابت و غیر ثابت در مورد کلمات مفرد عموماً پذیرفته شده است؛ بنابراین اگر اشکالی که به ثابت کلمات کلی وارد باشد به کلمات مفرد هم وارد شود، می‌تواند قدرت اشکال را به شدت کم کند؛ همان‌طور که در پی‌نوشت ۱۰ در مورد مقدمه III استدلال دی‌سا آمد، این که هریک از طرفین این همانی بر چه چیزی دلالت می‌کنند در نتیجه استدلال مؤثر است. بنابراین، قبل از این که استدلال دی‌سا را در این باره بیان و بررسی کنیم، لازم است ذکر شود که به نظر ما طرف چپ این همانی (۶) یعنی «ورزش کردن به روش مورد علاقه علی» در هیچ جهان ممکنه‌ای بر هیچ خصوصیتی به جز ورزش کردن به روش مورد علاقه علی، اعم از دویدن یا شنا کردن یا ... دلالت نخواهد کرد. اما دی‌سا در ادامه، با استفاده از تشابهی که بین کلمات کلی با کلمات مفرد قائل است، سعی می‌کند تا ثابت کند ادعای ما نادرست است و عبارتی مثل «ورزش کردن به روش مورد علاقه علی» می‌تواند بر فعالیت‌های دیگری مثل شنا کردن یا دویدن دلالت کند؛ بنابراین، در ادامه، استدلال لویز دی‌سا را در این باره و به تفصیل خواهیم آورد.

او ابتدا سعی می‌کند ارزیابی‌ای از جملات (۶) و (۷) ارائه دهد^{۱۲} که این جملات بر اساس آن صدق امکانی خواهند داشت. وی معتقد است جمله (۷) صدق امکانی دارد و شاید یکی از دلایل امتناع بعضی کاربران زبان از پذیرفتن صدق این جملات را در این واقعیت بداند:

اگر ما در موضعی کاملاً آزاد در برابر خصوصیتی که می‌توانند مدل‌های احتمالی محمولات (یا اسمی شده‌ها) باشند قرار بگیریم، یعنی بتوانیم خصوصیات مختلفی را به مثابه مدل‌های اسمی شده‌ها بپذیریم و آن‌ها را در هستی‌شناسی مان وارد کنیم؛ به گونه‌ای که مثلاً وجود خصوصیتی مثل رنگ آسمان بودن و آبی بودن را بپذیریم، آن‌گاه گویا ناچاریم فرض کنیم «رنگ آسمان بودن»، به شکل ثابت، بر رنگ آسمان بودن و «آبی بودن»، به شکل ثابت، بر آبی بودن دلالت می‌کند. اما او تلاش می‌کند که نشان دهد این‌گونه نیست و حتی اگر ما همه انواع این‌گونه خصوصیات را بپذیریم و آن‌ها را در هستی‌شناسی خود وارد کنیم، باز هم می‌توان به عدم ثبات بعضی از محمولات (یا اسمی شده‌ها) معتقد بود.

او در این‌جا به آنچه لوئیس آن‌ها را خصوصیات «وافر» (abundant) می‌نامد می‌اندیشد، که مفهومی از خصوصیات است که براساس آن هر تابعی از جهان‌های ممکن به مجموعه‌ای از افراد می‌تواند یک خصوصیت را نشان دهد. این مفهوم نزد لوئیس در مقابل مفهوم خصوصیات «تُنک» (sparse) قرار می‌گیرد که فرض بر این است در درون دارندگان آن خصوصیات حک شده است و نشان‌دهنده مشابهت‌هایی است که در میان افراد دارنده آن‌هاست.^{۱۳}

مقصود از بیان این تمایز در این‌جا این است که دی‌سا سعی دارد با استفاده از این تمایز منظورش را بیان کند و با استفاده از تناظری که بین کلمات مفرد و کلی قائل است نشان دهد، با توجه به این‌که دلالت کلمات مفرد بر اشخاص وافر اشکال دارد، دلالت کلمات کلی هم بر خصوصیات وافر اشکال دارد، چه این اشخاص یا خصوصیات در هستی‌شناسی ما حاضر باشند و چه نباشند. یعنی نشان دهد که کلمه «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی»، حتی اگر خصوصیت وافر ورزش کردن به روش موردعلاقه علی در هستی‌شناسی ما موجود باشد، بر آن دلالت نخواهد کرد. در ادامه، پس از توضیح مفهوم اشخاص دفتری که نمونه‌ای از اشیای وافرند و برای ثبات کلمات مفرد مشکل ایجاد می‌کنند، استدلال دی‌سا خواهد آمد.

۱.۲.۳.۴ اشخاص دفتری (office persons)

براساس نظر لوپز دی‌سا، حتی اگر ما معتقد به یک هستی‌شناسی گشاده‌دست در مورد چیزها باشیم، یعنی هر آنچه می‌خواهیم را وارد هستی‌شناسی مان کنیم و به این ترتیب مدل‌های بسیاری را برای کلماتمان داشته باشیم، هنوز هم می‌توانیم معتقد باشیم که بعضی کلمات مفرد ثابت و بعضی دیگر غیرثابت‌اند.^{۱۴} با یک مثال نشان می‌دهیم که این موضوع چگونه می‌تواند اتفاق بیفتد. فرض کنید ما در هستی‌شناسی مان (ontology) نه تنها

اشیای «تُنک» مثل مردم، ماشین‌ها، و درختان را می‌پذیریم، بلکه مشخصاً آن‌چه را آلن سیدل «اشخاص دفتری» می‌نامد نیز می‌پذیریم؛ یعنی افرادی که در هر زمان و هر جهان با بعضی افراد متناظر می‌شوند (Sidelle 1992)؛ بنابراین ما یک‌چیز غیراستاندارد داریم که مثلاً به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران آن را Prez می‌نامیم؛^{۱۵} Prez فردی است که هم‌اکنون و در جهان واقع بر آقای روحانی دلالت می‌کند و قبل‌از آن بر آقای احمدی‌نژاد دلالت می‌کرده است و در یک شرایط غیرواقع مثلاً بر آقای محسن رضایی دلالت می‌کند. به این شکل دلالت کلمه «رئیس‌جمهور ایران» بر شخص دفتری (وافر) Prez است و بنابراین دلالت آن ثابت خواهد بود، زیرا در همه جهان‌های ممکن که وجود دارد مدلول کلمه «رئیس‌جمهور ایران» است. در بخش بعد، نحوه استدلال لوپز دی‌سا با استفاده از این مفهوم را خواهیم دید.

۲.۲.۳.۴ استدلال دی‌سا براساس مفهوم اشخاص دفتری

یک شخص دفتری دیگر، مثلاً، رأس - کلیسای - کاتولیک است؛ مثالی که لوپز دی‌سا آن را انتخاب کرده است. آن‌چه در مورد این هویت، یعنی اشخاص دفتری، جالب است این‌که می‌توان آن‌ها را گزینه‌های مناسبی در نظر گرفت، برای این‌که مرجع ثابت کلماتی مثل «رئیس‌جمهور ایران» و «پاپ» باشند.

براساس آن‌چه بیان شد، ادعای لوپز دی‌سا این است که اگر ما بتوانیم مدلول «رنگ آسمان» را، به‌جای آبی، خصوصیت رنگ آسمان بودن در نظر بگیریم و به‌این ترتیب همه کلمات کلی ثابت باشند و اشکال بی‌مایگی وارد شود، به‌طریق مشابه می‌توانیم مدلول کلمات مفردی مثل «رئیس‌جمهور ایران» را، به‌جای آقای روحانی، شخص دفتری Prez قرار دهیم و مفهوم ثبات را برای کلمات مفرد نیز بی‌مایه کنیم؛ یعنی کلمه مذکور در همه جهان‌های ممکن دلالت بر شخص دفتری Prez خواهد کرد و به‌این ترتیب همه اوصاف معین مثل «رئیس‌جمهور ایران» که انتظار داریم براساس مفهوم ثبات برای کلمات مفرد غیرثابت باشند ثابت خواهند شد.^{۱۶}

اما لوپز دی‌سا می‌گوید این‌گونه نیست و «رئیس‌جمهور ایران» بر Prez دلالت نخواهد کرد. او این‌گونه استدلال می‌کند: به‌نظر می‌رسد «رأس - کلیسای - کاتولیک» و «پاپ»^{۱۷} به همه جملاتی که شامل آن‌ها هستند شرایط صدق یکسانی می‌دهند، حتی اگر فرض کنیم که آن‌ها بر افراد مختلفی که آن پست‌ها را اشغال کرده‌اند به‌شکل غیرثابت دلالت کنند. حال با فرض این‌که وجود اشخاص دفتری را در کنار افراد معمولی مثل جوزف راتزینگر

بپذیریم، چگونه باید جمله (۸) را از حیث صدق و جهت، یعنی با لحاظ شرایط خلاف واقع، ارزیابی کنیم؟

(۸) پاپ جوزف راتزینگر است.

لوپز دی سا معتقد است که بر اساس شهود ما این جمله صادق است، هر چند به شکل امکانی؛ و آنچه ما را وامی دارد که صدق آن را امکانی بدانیم این است که کسی به جز جوزف راتزینگر می تواند پاپ منتخب باشد.

اما آنچه برای هدف ما مهم تر است و استدلال دی ساست این است که با وجود این که پذیرفتیم اشخاص دفتری در کنار افراد عادی مثل راتزینگر وجود دارند، آن ها نقشی در ارزیابی ما بازی نمی کنند. همان طور که لوپز دی سا خودش می گوید:

با فرض این که راتزینگر بر رأس - کلیسای - کاتولیک (باتوجه به جهان واقع) دلالت نمی کند، "پاپ" هم بر این شیء دلالت نمی کند؛ بنابراین حتی اگر چیزی مثل رأس - کلیسای - کاتولیک وجود داشته باشد، ما دلیل کافی داریم بر این که "پاپ" به شکل ثابت بر آن دلالت نمی کند (López de Sa 2008: 6b).^{۱۸}

اگر بخواهیم استدلال دی سا را یک بار مرور کنیم، باید بگوییم: فرض کنید اشکال این است که کسی می گوید کلمه «پاپ» برخلاف عقیده رایج دلالت ثابت دارد؛ زیرا در همه جهان های ممکن بر شخص دفتری رأس - کلیسای - کاتولیک دلالت می کند؛ دی سا می گوید حتی اگر چنین هویتی وجود داشته باشد و ما آن را بپذیریم، باز هم «پاپ» بر آن دلالت نخواهد کرد؛ زیرا بر اساس صدق عبارت (۸)، این همانی پاپ و جوزف راتزینگر برقرار است و از آن جاکه مشخص است «جوزف راتزینگر» بر شخص جوزف راتزینگر دلالت می کند و نه بر شخص دفتری رأس - کلیسای - کاتولیک. بنابراین «پاپ» هم نمی تواند بر شخص دفتری رأس - کلیسای - کاتولیک دلالت کند و باید بر جوزف راتزینگر دلالت کند.

و این نتیجه در مورد کلمات مفرد معمولی می تواند برای موارد مربوط به اسمی های استاندارد شده نیز به شکل متناظر به کار گرفته شود؛ به این شکل که اگر ما عبارت (۷) را دوباره مدنظر قرار دهیم، استدلالی شبیه آنچه برای جمله (۸) آوردیم می تواند در مورد آن هم ارائه شود؛ زیرا از آن جهت که به نظر نمی رسد، «آبی بودن»، باتوجه به جهان واقع، بر خصوصیت رنگ آسمان بودن دلالت می کند؛ بنابراین اگر جمله (۷) واقعاً صادق باشد، «رنگ آسمان بودن» نیز دلالت بر آن نخواهد کرد.

این بدان معنی است که حتی اگر ما وجود خصوصیات غیر معمولی (وافر) مثل رنگ آسمان بودن را بپذیریم، «رنگ آسمان بودن» ناگزیر (به شکل ثابت) بر آن خصوصیت، یعنی رنگ آسمان بودن، دلالت نخواهد کرد، بلکه بر خصوصیت آبی بودن دلالت می‌کند، همان‌طور که در مورد مشابه برای کلمات مفرد نشان داده شد.

۳.۲.۳.۴ اشکال

به نظر می‌رسد که استدلال دی‌سا دو بخش دارد: اول این که (۸) نشان می‌دهد دلالت «پاپ» به رأس - کلیسای - کاتولیک نادرست است و دوم این که جملات (۶) و (۸) مشابه‌اند؛ بنابراین هر ادعایی که در مورد (۸) می‌کنیم در مورد (۶) هم برقرار است. بنابراین در ادامه، به تفکیک، این دو بخش را بررسی می‌کنیم.

۱.۳.۲.۳.۴ دلالت نداشتن «پاپ» بر رأس - کلیسای - کاتولیک

همان‌طور که دیدیم دی‌سا نشان داد که صدق (۸) در جهان واقع و این که «راتزینگر» بر شخص راتزینگر دلالت می‌کند و نه بر رأس - کلیسای - کاتولیک نشان می‌دهد که «پاپ» هم دلالت بر رأس - کلیسای - کاتولیک نمی‌کند.

به نظر می‌آید بین دو مفهوم «مصدق» و «مدلول» خلط شده است؛ یعنی از هم مصداق بودن دو طرف تساوی نتیجه گرفته شده است که کلمه‌ها هم‌مدلول نیز هستند؛ در صورتی که به نظر می‌رسد برای صدق یک این‌همانی تنها به هم‌مصداق بودن کلمه‌ها نیاز داریم و نه به هم‌مدلول بودنشان، زیرا مدلول (designatum) آن چیزی است که کلمه به آن ارجاع می‌دهد و آن را در معنای جمله شرکت می‌دهد، چه آن چیز وجود داشته باشد و چه خیر؛ اما مصداق آن چیزی است که کلمه در شرایط صدق جمله شرکت می‌دهد و اگر یک کلمه مصداق نداشته باشد، ما حداکثر به نزاع بین راسل و استراوسن باز خواهیم گشت و در بدترین حالت در مورد صدق و کذب جمله بی‌نظر خواهیم بود؛ اما اگر کلمه‌ای مدلول نداشته باشد، چیزی را در معنای جمله به اشتراک نخواهد گذاشت و جمله بی‌معنی خواهد شد. هم‌چنین تذکر این نکته لازم است که در مورد بعضی کلمات مدلول و مصداق یکی است، مثل اسامی خاص؛ اما این ادعا ضروری نیست. به مثال زیر، که با یک کلمه بدون مصداق (در جهان واقع) ساخته شده است، دقت کنید:

(۹) پادشاه کره زمین آرنولد شواتزینگر است.

جمله بالا از نظر راسل کاذب و از نظر استراوسن نه صادق است و نه کاذب، زیرا پادشاه کره زمین هیچ مصداقی ندارد که در شرایط صدق جمله بالا سهیم باشد؛ اما اگر از نزاع بر سر ارزش صدق جمله بگذریم، این را نمی‌توان انکار کرد که جمله بالا معنادار است و معنای آن هم کاملاً مشخص است؛ زیرا مدلول «آرنولد شواتزینگر» که با مصداقش یکی است شخص آرنولد شواتزینگر است؛ اما برای این که جمله معنادار باشد مدلول «پادشاه کره زمین» که بی‌مصداق است باید وجود داشته باشد و بهترین گزینه برای مدلول آن شخص دفتری پادشاه - کره - زمین است؛ بنابراین به نظر می‌رسد ادعای دی‌سا در مواجهه با این‌همانی‌های کاذب (یا بدون ارزش صدق)، که یک طرف این‌همانی مصداق ندارد، به‌مخاطره خواهد افتاد. زیرا در این مثال نقض می‌بینیم با وجود آن که طرفین این‌همانی مدلول دارند، اما خود این‌همانی یا کاذب است یا فاقد ارزش و بنابراین نمی‌توان معیار دی‌سا را در مورد آن پیاده کرد.

حال (۶) را دوباره در نظر می‌گیریم. فرض کنید جمله کاذب باشد و اصلاً علی به هیچ ورزشی علاقه نداشته باشد و هیچ ورزشی را هم انجام ندهد. سؤال این است که آیا می‌توان گفت «ورزش کردن به‌شیوه موردعلاقه علی» بر هیچ چیزی دلالت نمی‌کند؟ به‌نظر پاسخ منفی است و تعبیر ما از دلالت «ورزش کردن به‌شیوه موردعلاقه علی» بر خصوصیت (فعالیت) ورزش کردن به‌شیوه موردعلاقه علی توضیح بهتری خواهد بود؛ از آن جهت که می‌تواند شرایطی را که یکی از کلمات تهی است بهتر توضیح دهد. بنابراین به نظر می‌آید دی‌سا در این عبارت دچار خطا شده است. آن‌جا که می‌گوید:

... به‌نظر می‌رسد این فرض که «پاپ» شیء (وافر) رأس - کلیسای - کاتولیک را برای ارزش جمله ساده‌ای مثل «پاپ آلمانی است» در شرایط واقعی و خلاف واقع شرکت می‌دهد نتایج یک‌سانی دارد. با ارزیابی ما از جملات وقتی، طبق فرض اصلی، اشیای (تنک) مختلف (مثلاً) راتزینگر و ازنار را به‌اشتراک می‌گذارد (ibid.: 6a).

دلیل خطای دی‌سا این است که «پاپ» شیء (وافر) رأس - کلیسای - کاتولیک را در شرایط صدق جمله دخالت نمی‌دهد، بلکه در معنای جمله به‌اشتراک می‌گذارد. بنابراین تاکنون این اشکال متوجه دی‌ساست که او سعی دارد آن‌چه در تحلیل (۸) ملاحظه کردیم و آن‌چه دربارهٔ مصادیق «پاپ» و «راتزینگر» قائل است دربارهٔ مدلول آن‌ها نیز قائل باشد؛ درحالی که اگر بپذیریم که آن‌ها هم مصداق‌اند، پذیرفتنی نیست که هم‌مدلول نیز باشند؛ بنابراین به نظر می‌رسد این مثال نقضی بر بخش اول استدلال دی‌سا باشد.

این تعبیر از یک جهت دیگر نیز قابل بررسی است و آن این‌که به ادعای دی‌سا (که ما هم تأیید می‌کنیم) (۸) یک این‌همانی است و این‌همانی صادقی هم است. بنابراین از آن جهت که «جوزف راتزینگر» کلمه مفرد است، برای این‌که این‌همانی صادق باشد، «پاپ» نمی‌تواند کلمه‌ای کلی باشد؛ زیرا اگر ادعا نکنیم که این‌همانی‌ها تنها بین کلمات مفرد برقرار می‌شوند، می‌توانیم ادعا کنیم که باید بین دو کلمه متعلق به یک رده برقرار شوند و ما نمی‌توانیم یک این‌همانی بین کلمه‌ای مفرد و کلمه‌ای کلی برقرار کنیم. به نظر می‌رسد که علاوه بر مشکلات قبلی باید تفسیری برای (۸) پیدا کنیم که دچار این مشکل نشویم. سه راه وجود دارد:

نخست، «پاپ» را کلمه مفرد در نظر بگیریم. آن‌گاه باید دلایلی برای کلمه مفرد بودن اوصاف معین اقامه کنیم و هم‌چنین بگوییم که چرا یک کلمه مفرد هم‌چنین می‌تواند در موضع محمول در جملات ظاهر شود؛

دوم، بگوییم این وصف معین (پاپ) کاربرد ارجاعی دارد که به شکل مستقیم به شخص جوزف راتزینگر اشاره می‌کند و او را می‌نامد و در یک رویارویی با شخص جوزف راتزینگر بیان شده است. اگر این کاربرد مورد نظر باشد تناظری را که دی‌سا می‌خواهد بین کلمات مفرد و کلی برقرار کند به پرسش خواهد کشید.

اما طبیعی‌ترین راه این است که رابط «است» (is در جمله انگلیسی) را نه رابط این‌همانی، بلکه رابط حملی بدانیم که موقعیت موضوع و محمول آن جابه‌جا شده است و جمله به این شکل است که «جوزف راتزینگر پاپ است» و پاپ بودن بر جوزف راتزینگر حمل شده است. به نظر می‌رسد با کاربرد وصفی (attributive use) که انتظار داریم در این جمله از «پاپ» وجود داشته باشد سازگار است.

۲.۳.۲.۳.۴ توازی (۸) و (۶)

در این قسمت به اشکالات وارده به بخش دوم ادعای دی‌سا در استدلال گفته شده می‌پردازیم؛ یعنی آن‌چه دی‌سا توازی بین کلمات مفرد در (۸) و اسمی شده‌های موجود در جملات (۶) و (۷) لحاظ کرده است.

از چند جهت این توازی برقرار نیست:

نخست، کلمات مفرد (با فرض مفرد بودن هر دو کلمه به کاررفته در (۸))، مشابه اسمی‌های استاندارد نیستند؛ و دلیل این‌که چرا این دو مورد مشابه نیستند ریشه در اختلاف

ساختاری در این همانی‌های نشان داده شده در (۶) و (۷) با (۸) دارد. در حالی که (۸) تقابل بین یک دلالت‌گر اسمی و وصفی را نشان می‌دهد، چنین تقابل مشابهی را بین کلماتی که در دو طرف علامت تساوی در (۶) و (۷) قرار می‌گیرند مشاهده نمی‌کنیم: هردو کلمه در این موارد مصدر (gerund phrase) هستند که متعلق به یک نوع از عبارات‌اند؛

دوم، فارغ از این که ماهیت هستی‌شناسانه هویت مدلول چه باشد، اگرچه دلالت «پاپ» بر یک هویت غیر معمول مثل رأس - کلیسای - کاتولیک ممکن است عجیب به نظر آید، اما در مورد کلمات موجود در سمت چپ (۶) و (۷) این گونه نیست و «رنگ آسمان بودن» و «ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی» می‌توانند بر خصوصیت یا فعالیت غیر معمولی مثل رنگ آسمان بودن یا ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی دلالت کنند. برای روشن تر شدن موضوع فرض کنید ما وصف «بلندترین انسان روی زمین» را در نظر بگیریم؛ حال اگر بخواهیم در مورد مدلول آن چیزی بگوییم، گویا اولین انتظاری که داریم آن است که آن مدلول انسان باشد و نه یک هویت انتزاعی مثل خصوصیت بلندترین - انسان - روی زمین. اما در مورد «رنگ آسمان بودن» هرگونه انتظاری در مورد داشتن یک خصوصیت خاص توسط مدلول کلمه عجیب به نظر می‌آید؛ بنابراین دلالت آن بر خصوصیت رنگ آسمان بودن کاملاً طبیعی است.

۵. نتیجه‌گیری

در انتها می‌توانیم این گونه جمع‌بندی کنیم که از بین دو دسته تعبیر برای تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی، یعنی تعبیرهای ذات‌گرایانه و تعبیرهای مبتنی بر یکسانی در دلالت، دسته دوم در معرض مشکلی قرار می‌گیرند که اگر ثبات به معنای یکسانی در دلالت در بین جهان‌های ممکن باشد، آن‌گاه می‌توان برای هر کلمه کلی یک خصوصیت در نظر گرفت که مدلول کلمه در همه جهان‌ها باشد؛ و بنابراین تمامی کلمات کلی به این شکل دلالت ثابت خواهند داشت و تعبیر ثابت برای کلمات کلی تعبیری بی‌مایه خواهد شد، زیرا هیچ‌گونه تمایزی را در بین این کلمات نشان نخواهد داد.

از میان تلاش‌های انجام شده برای رد مشکل بی‌مایگی، دن لویز دی‌سا تلاش کرد تا نشان دهد که نمی‌توان مدلول هر کلمه کلی را یک خصوصیت در نظر گرفت؛ زیرا اگر این گونه باشد، باید بتوان مدلول اوصاف معین را که نمونه‌های عدم ثبات در کلمات مفردند نیز اشخاص انتزاعی لحاظ کرد؛ یعنی مثلاً مدلول وصف معین «رئیس‌جمهور ایران» می‌تواند

شخص انتزاعی Prez در همه جهان‌های ممکن باشد و به این شکل مفهوم ثبات برای کلمات مفرد نیز بی‌مایه می‌شود.

او با مثال‌هایی سعی کرد تا نشان دهد، حتی اگر چنین خصوصیات یا اشخاص انتزاعی وجود داشته باشند، نمی‌توانیم آن‌ها را مدلول کلماتمان قرار دهیم؛ و بنابراین برای مثال حتی اگر ما خصوصیتی مثل رنگ آسمان داشته باشیم، نمی‌تواند مدلول ثابت کلمه «رنگ آسمان» باشد؛ اما همان‌گونه که دیدیم به نظر می‌رسد بین مدلول و مصداق خلط شده است و کماکان تمایزهایی بین کلمات مفرد و کلمات کلی در دلالت بر این هویات انتزاعی وجود دارد و نشان دادیم که تز لویز دی‌سا در جملاتی که شامل کلمات تهی‌اند با مشکلاتی مواجه است.

ما فکر می‌کنیم از آن جهت که کلمات کلی علی‌الاصول با دو مؤلفه مختلف از عیون وارد محتوای سمتیکی جملات می‌شوند، یعنی با خصوصیت (یا نوع یا کلی یا...) و مصادیقشان، این محتوای سمتیکی هیچ‌گاه خالی از رابطه اول نیست و از آن جهت که این رابطه اهمیت بیشتری از رابطه دوم دارد، بسیار مشکل است که تعبیری از ثبات را ارائه کنیم که برخی کلمات کلی را ثابت نکند؛ زیرا اگر برای تعریف ثبات بخواهیم رابطه با مصادیق را لحاظ کنیم، مفهوم ثبات به دلایلی که گفته شد از بین می‌رود و اگر بخواهیم رابطه با خصوصیت، نوع، و ... را لحاظ کنیم، از آن جهت که این‌ها در همه جهان‌های ممکن ثابت‌اند، مشکل بی‌مایه شدن مفهوم ثبات را در پیش رو خواهیم داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. باتوجه به این که دقت این تعریف به موضوع این مقاله ربط پیدا نمی‌کند، از بیان جزئیات آن خودداری شده است؛ اما برای تعاریف مختلفی که از ثبات کلمه‌ها می‌توان داشت، که خود این به وجود یا عدم وجود مدلول در جهان ممکن وابسته است، می‌توانید به کتاب مرجع و ذات، نوشته نایتن سمن، مراجعه کنید.
۲. لازم است به این موضوع اشاره کنیم که این مطلب هم در مورد الفاظ قابل‌شمارش مثل «بیر» و هم در مورد الفاظ غیرقابل‌شمارش مثل «آب» برقرار است و افراد آب در مجموعه مصادیق آن نمونه‌هایی مشخص از نوع آب‌اند.
۳. این مشکل در تعبیر اول بروز نمی‌کند، زیرا تعبیر اول برپایه خصوصیت‌های ذاتی افرادی که مصداق یک کلمه کلی‌اند بنا نهاده شده است و واضح است که کلمات کلی فراوانی وجود دارند که بر هیچ خصوصیت ذاتی دلالت نمی‌کنند.

۴. در این تعبیر از لفظ محمول استفاده شده است، زیرا کلمات کلی تنها در موقعیت محمولی کلمات کلی اند و در موقعیت موضوع جملات همانند کلمات مفرد عمل می‌کنند. این نکته موضوع این مقاله نیست و نیاز به بحث مفصل دیگری دارد.
۵. مقصود از کلمات انواع طبیعی کلماتی است که برای انواع، عناصر، مواد، و پدیده‌های طبیعی مثل بَر، طلا، آب، و رعدوبرق استفاده می‌شود و انواع غیرطبیعی چیزهایی غیر از این‌هاست.
۶. این اشکال از آن جهت ارزش اشاره دارد که بسیاری از فلاسفه تقسیم‌بندی کریپکی را مبنی بر اینکه تمایز ثابت - غیر ثابت باید نشان‌دهنده تمایز کلمات طبیعی - غیر طبیعی باشد یکی از شروط مناسب بودن تعبیر ثابت برای کلمات کلی ذکر کرده‌اند.
۷. برای یکسانی، همه عیون انتزاعی موردنظر مثل نوع، گونه، رنگ، و ... را خصوصیت نامیدیم.
۸. منظور لوپز دی‌سا به شکل دقیق این است که اسمی استاندارد «عبارتی است که از جای‌گذاری شکل مصدری فعل اول در عبارتی که شامل آن است حاصل می‌شود» (López de Sa 2008: 3a). به نظر می‌رسد که بعضی مشکلات با قراردادن عبارت «فعل اصلی» به جای «فعل اول» حل خواهد شد. بنابراین، ما قاعده را به شکل تغییر یافته آن استفاده خواهیم کرد.
۹. (۶) مثالی است که لوپز دی‌سا در مقاله خود آورده است و (۷) مثالی است که در مقاله او نیامده است و به این دلیل که برای تفهیم مطلب مناسب‌تر است، در ادامه، از هر دو مثال استفاده شده است. شایان ذکر است، مثال‌هایی که در مقاله آورده شده است تنها مثال‌هایی از نوع (۶) است که شامل اسمی‌های استاندارد است و نه محمولات عادی. اما دی‌سا نتیجه خود را بر این اساس می‌گیرد که ثبات اسمی‌ها منطبق بر ثبات محمول‌های آن‌هاست و اصلی که او می‌آورد این است که «F ثابت است، اگر و تنها اگر F-ing ثابت باشد».
۱۰. این که هر طرف بر چه چیز دلالت می‌کند از مواردی است که به نظر می‌رسد صدق جملات را هم به چالش خواهد کشید و در ادامه مقاله بررسی خواهد شد.
۱۱. لازم است بگوییم (بدون این که بخواهیم به نظر خودمان وزنی بدهیم) که ما در این اعتقاد تنها نیستیم که «رنگ آسمان بودن» به نحو ثابت بر خصوصیت رنگ آسمان بودن دلالت می‌کند. سمن هم همین گونه می‌اندیشد: «مهم است ذکر شود در حالی که ”رنگ آسمان“ یک کلمه کلی غیر ثابت است، ”رنگ آسمان بودن“ به شکل ثابت بر یک خصوصیت خاص که داشتن رنگی مشابه آسمان است دلالت می‌کند» (Salmon 2005: 132, n. 22).
۱۲. برای یادآوری دو جمله مذکور در این جا تکرار می‌شود: (۶) دویدن ورزش کردن به روش موردعلاقه علی است. (۷) آبی بودن به رنگ آسمان بودن است.
۱۳. برای صورت‌بندی این تمایز بنگرید به: Lewis 1986: 59-62. برای مفهوم خصوصیات تنگ پاراگراف مربوطه را عیناً می‌آوریم «خصوصیات تنگ کلاً داستان دیگری‌اند؛ به اشتراک‌گذاری

آن‌ها برای مشابهت‌های کیفی است. آن‌ها در همه‌جا حک شده‌اند، ذاتی‌اند و مجموعهٔ مصادیق آن‌ها بر پایهٔ واقعیت است (ipso facto) و نه کاملاً از چیزهای گوناگون» (ibid.: 60).

آنچه از تمایز بیان‌شده با عنوان وافر و تنک به‌کار این مقاله می‌آید این است که بدانیم: وقتی می‌گوییم اشیای تنک مقصود چیزهایی مثل ارسطو و سرایندهٔ مثنوی معنوی است؛ خصوصیات تنک مثل آبی و دمای ۳۷ درجه داشتن است؛ اشیای وافر مثل تمامی اشیای انتزاعی است که می‌توانیم از اوصاف معین بسازیم مثل نویسندهٔ —/رغنون یا رأس — کلیسای — کاتولیک؛ و خصوصیات وافر مثل هم‌رنگ لباس علی یا هم‌دمای بدن انسان سالم یا ورزش کردن به‌روش موردعلاقهٔ علی است.

۱۴. این حرف از آن‌جاست که اگر معتقد به یک هستی‌شناسی گشاده‌دست باشیم می‌توانیم برای هر وصف معین (مفرد) یک خصوصیت تعریف کنیم و مدلول وصف را آن خصوصیت لحاظ کنیم که وصف در همهٔ جهان‌ها بر آن دلالت کند. به‌این ترتیب اوصاف نیز ثابت خواهند شد و بنابراین ثبات دیگر تمایزی را بین اسامی و اوصاف معین نشان نخواهد داد.

۱۵. برای آن‌که این مفهوم مشخص‌تر شود، آن را در مثال زیر در نظر می‌گیریم: همان‌گونه‌که کلمهٔ «رنگ آسمان» می‌تواند هم بر رنگ آبی دلالت کند و هم بر خصوصیت رنگ آسمان، کلمهٔ «رئیس‌جمهور ایران» هم می‌تواند هم بر آقای روحانی دلالت کند و هم بر یک هویت انتزاعی مثل Prez.

۱۶. این استدلال یکی از استدلال‌هایی است که اولین بار ژوزف لاپور، در رد مشکل بی‌مایگی، در مقاله «ثبات و نوع» در سال ۲۰۰۰ مطرح کرده است. برای جزئیات بیش‌تر می‌توانید به آن مراجعه کنید. اما ادعای لاپور در این‌جا چیز دیگری است و استدلال او این است که کلمات مفرد نمی‌توانند بر این اشخاص، با فرض این‌که آن‌ها را در هستی‌شناسی مان بپذیریم، دلالت کنند.

۱۷. فرض بر این است که «پاپ» مخفف وصف معین رأس کلیسای کاتولیک است.

18. given that 'Ratzinger' does not signify the-Head-of-the-Catholic-Church (with respect to the actual world), 'the Pope' does not signify this object either. Hence, even if there is an object such as the-Headof-the-Catholic-Church, we have the required reasons for holding that 'the Pope' does not rigidly signify it.

کتاب‌نامه

Donnellan, Keith (1966), "Reference and Definite Descriptions", *the Philosophical Review*, vol. 75, no. 3.

Gómez-Torrente, Mario (2006), "Rigidity and Essentiality", *Mind*, vol. 115, issue 458.

Kripke, Saul (1980), "*Naming and Necessity*", Cambridge, MA: Harvard University Press.

- LaPorte, Joseph (2000), "Rigidity and Kind", *Philosophical Studies*, vol. 97, no. 3.
- Lewis, David (1986), *on the Plurality of Worlds*, Oxford: Blackwell.
- López de sa, Dan (2008), "Rigidity for Predicates and the Trivialization Problem", *Philosopher's Imprint*, vol. 8, no. 1.
- Schwartz, Stephen (2002), "Kinds, General Terms, and Rigidity: a Reply to LaPorte" *Philosophical Studies*, vol. 109, no. 3.
- Sidelle, Alan (1992), "Rigidity, Ontology, and Semantic Structure", *the Journal of Philosophy*, vol. 89, no. 8.
- Soames, Scott (2002), *Beyond Rigidity: the Unfinished Semantic Agenda of Naming and Necessity*, Oxford: OUP.
- Wright, Crispin (1998). "Why Did Not Deserve His Frege Granum Salis: a Note on the Paradox of 'the Concept Horse' and the Ascription of Bedeutungen to Predicates" *Grazer Philosophische Studien*, vol. 55.
- Zerbudis, Ezequiel (2014), "Ontologías Abundantes Y Rigidez Para Expresiones Predicativas", *Theoria*, vol. 29, no.1.